

مدت: ۲۳/۵ دقیقه

بسم الله الرحمن الرحيم يكشنبه نهم اردیبهشت ماه ۱۴۰۲ درس فقه معاصر
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی
سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین
ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب راجع به حق التّحجیر و حق السبق بحث شد. مبحث سوم راجع به حق الخيار است که آیا همان
خياراتی که در معاملات برای شخص طبیعی و حقیقی وجود دارد آیا برای شخص اعتباری هم
وجود دارد یا نه؟ مثلاً خيار مجلس، اگر دو فرد، فرد طبیعی با هم معامله کنند مادامی که مجلس
بهم نخورده خيار دارند «البیعان بالخيار ما لم یفترقا». حالا آیا این مطلب برای مواردی که شخص
طبیعی با شخص اعتباری معامله می‌کند مثلاً می‌رود بانک مرکزی آنجا ارز می‌خرد، همانجا
الان بانک مرکزی می‌تواند خيار دارد بگوید که ما فسخ می‌کنیم یا این شخص فسخ بکند. یا یک
بانک از بانک دیگری فرض کنید بانک صادرات می‌رود از بانک مرکزی ارز می‌خرد، الان
همانجا که هستند هر دو هم بانک هستند دیگر، نه این مدیرعامل نه آن مدیرعامل آنجا هیچ‌کدام
برای خودشان نیست که، به حساب بانک است، آیا همان‌طور که دارند معامله می‌کنند هنوز تفرقی
حاصل نشده اینجا خيار مجلس دارند که بانک مرکزی تا فروخت هنوز چی، پشیمان شد مثلاً
می‌گوید نه فسخ بکند یا بانک صادرات فسخ بکند، از طرف بانک صادرات فسخ بکند. پس این‌ها
خیلی بحث‌های مهمی است دیگر که آیا همان خيارات عیده‌ای که در فقه ما برای شخص طبیعی
ذکر می‌کنیم در صورتی که معامله بین دو شخص اعتباری یا یک شخص طبیعی و یک شخص
اعتباری انجام شد نفس آن خيارات هست یا نیست. حالا قبل از این‌که وارد تکتک این موارد
بشوند که یک سیمای کلی از این‌که این بحث را چگونه باید تحقیق کرد این را عنوان می‌کنند بعد
وارد این می‌شوند که تکتک موارد را مورد بحث قرار می‌دهند، خيار مجلس جدا، خيار
حیوان جدا، خيار غبن جدا و هكذا.

می‌فرمایند که: «المشهور أن الشخص الطبيعي تثبت له عدة خيارات عند قيامه بالبيع و الشراء»
مشهور به فقهاء این است که شخص طبیعی برای او عده‌ای خيارات وجود دارد وقتی که قیام
می‌کند به بیع و شراء «کخيار المجلس و الحيوان و الشرط» خيار شرط که مثلاً با بیع شرط می‌کند
به مشتری که باید فلان کار را بکند یا مشتری به بیع شرط می‌کند «و التخلف عن الشرط» که
خيار تخلف عن الشرط که مثلاً می‌گوید این متاع را به تو فروختم به شرطی که ثوب من را
خیاطت کنی، مثلاً به یک خیاطی ماشینش را می‌فروشد، می‌گوید این ماشین را به تو می‌فروشم
فرض کنید که صد میلیون می‌فروشم ولی به شرط این‌که می‌خواهد یک استفاده‌ای هم بکند این‌جا،
آن کت و شلوار من را هم بدوزی، و آن نمی‌دوزد، وقتی ندوخت این شخص مشتری خيار تخلف
شرط پیدا می‌کند یا این با بیع خيار تخلف شرط پیدا می‌کند. «و الرؤية» مثل خيار رؤیت که یک
متاعی را طبق یک صفاتی فروخته بعد که می‌رود نگاه می‌کند می‌بیند آن‌جوری نیست خيار رؤیت
دارد. خيار تأخیر، خيار تأخیر ثمن است که نقداً چیزی را فروخته و او حالا پرداخت نمی‌کند ثمن
را، خب روایات دارد که مثلاً تا سه روز بعد از سه روز خيار دارد با بیع می‌تواند معامله را بهم
بزند. و خيار غبن و خيار عیب «و کلهما» که حالا چه این مقداری ذکر کردند البته در فقه خيارات

بیشتر از این‌ها هم ذکر شده، شانزدهتا بعضی‌ها شمردند خیارات را «و کله‌ها بحسب ظروف و شروط خاصة». البته همه‌ی این خیارات بحسب ظرف‌ها و شرط‌های خاصه و ویژه‌ای وجود دارد که در هر یک از خیارات شروطش را گفته شده و آن ظرفی که آن خیار می‌تواند در آن ظرف برای بایع یا برای مشتری باشد در کتب فقهیه معین شده. مثلاً در همان خیار مجلس آن‌جا بحث است که آیا خیار مجلس برای وکیل هم هست یا نه فقط برای اصیل است؟ خب این‌ها شروطی است که آیا شرط است که اصیل باشد یا وکیل هم می‌تواند باشد؟ آن‌جا بحث کردند. یا مجلس یعنی چی؟ یعنی کنار هم نشسته باشند یا اگر تلفنی یکی مثلاً قم است یکی مثلاً اصفهان است ولی تلفنی دارند با هم خرید و فروش می‌کنند، این هم این‌جا هم خیار مجلس است؟ این هم مجلس واحد حساب می‌شود با این‌که از نظر مکانی مسافت فراوانی با همدیگر دارند، اما این هم مجلس واحد حساب می‌شود یا نه مجلس واحد این است که کنار هم توی یک ساختمانی کنار هم نشسته باشند یک‌جایی کنار هم نشسته باشند؟ این‌ها شروط و خصوصیتی است که دیگر در مباحث خودش در فقه بحث شده. حالا «بل بعضها یثبت له فی غیر البیع.» بلکه بعضی از این خیارات ثابت است برای شخص طبیعی «له» به شخص طبیعی برمی‌گردد در غیر بیع. حالا «الیبعان بالخیار» مال بیع است ولی بعضی از این شرایطی که خیاراتی که این‌جا گفته شده در غیر بیع هم وجود دارد. مثلاً خیار غبن، یک کسی یکی‌جایی را اجاره کرده حالا بلد نبوده وارد نبوده یک خانه‌ای را مثلاً به او فرض کنید اجاره دادند ماهی فرض کنید که صد میلیون، بعد رفت دید بابا این کلاه سرش گذاشتند این بیش از پنجاه میلیون اجاره‌ی این‌جا نمی‌ارزد، خب این‌جا که بیع نیست اجاره است ولی خیار غبن در این‌جا مثلاً گفته شده جاری است. و هکذا مثلاً در صلح بعضی از این‌ها در صلح هم گفتند جاری است. «وما نروم بحثه هاهنا» آنچه که قصد نموده‌ایم ما بحث نمودن او را در این‌جا، در این بحث «هو فی ثبوت هذه الخيارات للشخص الاعتباري فيما لو باشر ممثله البيع و الشراء أو أي عقد آخر.» اگر ممثل شخص اعتباری که ممثل را گفتیم آن مدیرعامل آن رئیس، آن کسی که نماینده‌ی آن شخص اعتباری هست که معلوم است خود شخص اعتباری که نمی‌آید معامله بکند، قهراً با ممثلش معامله انجام می‌شود که مدیرعاملش است یا رئیس است یا بالاخره بعض کارمندانش هستند که این کار را انجام می‌دهند. مثلاً فرض کن می‌رود آدم بانک ارز بخواهد بخرد، خب آن کارمندی که آن‌جا نشسته و کارمند و پرسنل آن بانک هست آن معامله را انجام می‌دهد. این‌ها صحبت این است که «فیمالو باشر» ممثل آن شخص اعتباری بیع و شراء را یا هر عقد دیگری را که گفتیم خیارات در آن عقد وجود دارد، اگر انجام داد آیا این خیاراتی که در بیع و شراء برای دو فرد طبیعی هست برای آن‌ها آن‌جا هم هست یا نیست؟ حال «و الضابطة العامة لهذه الخيارات» قاعده‌ی کلی و ضابطه‌ی عام و کلی برای این خیارات که یک نمای کلی ما از این‌که چگونه باید این بحث را تحقیق کنیم، ابتداءً گفتیم می‌فرمایند بعد وارد تکتک این خیارات می‌شود «و الضابطة العامة لهذه الخيارات هي أن الخیار یثبت إما باشرط المتعاقدين و لو بنحو الشرط الارتكازي كخيار الشرط و خيار الغبن علی بعض المباني، و إما بالجعل العقلائي و الشرعي.» می‌فرمایند که به‌طور کلی خیارهایی که در معاملات ثابت است به دو قسم تقسیم می‌شود این خیار یا ثابت می‌شود یا به اشراط متعاقدين، خود متعاقدين می‌آیند شرط می‌کنند و از رهگذر شرط آن‌ها این خیار ثابت می‌شود، مثل این‌که آن شرط کرده که لباس من را بدوز او هم قبول کرده، این به شرط این خیار

تخلف شرط در این جا بواسطه‌ی آن‌ها درست می‌شود یا نه، خود خیار را شرط می‌کنند، مثلاً فرض کنید این بایع آمده متاعی را به مشتری می‌فروشد و بایع شرط می‌کند می‌گوید که من برای پدرم این‌جا خیار قرار می‌دهم، اگر پدرم مطلع شد و نپسندید و مخالفت داشت بتواند او چکار کند؟ اعمال خیار کند فسخ کند که برای شخص ثالثی غیر از خودشان خیار قرار می‌دهد این خیاری است که به آن اشتراط متعاقدين درست شده. حالا «و لو بنحو شرط الارتكازی» ولو این‌که آن شرط متعاقدين به زبان نیآورده باشند ولی در ارتكازشان در هنگام معامله آن اشتراط وجود دارد که به آن شرط، که بعضی‌ها از فقهاء خیار «کخيار الشرط و خيار الغبن علی بعض المبانی» در بحث مثلاً خیار غبن ما یک روایتی نداریم که فرموده باشند المغبون بالخيار، ما این را نداریم، خیار غبن خودش نصی در آن وجود ندارد. اما خیار غبن را عده‌ای از فقهاء این‌جوری درست کردند گفتند از باب شرط ارتكازی است. یعنی وقتی کسی می‌رود معامله‌ای می‌کند ولو به زبان نمی‌آورد اما در ارتكازش این است که من این متاعی که از تو خریدم به این قیمت، این مشروط به این است که مغبون نباشد البته به غبن فاحش. مغبون به غبن فاحش نباشد. این ولو نگفته ولی این شرط را دارد می‌کند و آن هم دارد این را قبول می‌کند، بایع هم قبول می‌کند. بعضی‌ها این‌جوری درستش کردند. بعضی‌ها که شاید اکثر باشند از باب قاعده لاضرر درست کردند. گفتند شارع فرموده «لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام». در این موردی که این‌جا معامله غبنی است اگر شارع بفرماید این‌جا این معامله لازم است و خیاری برای مغبون وجود ندارد این ضرر است. شارع فرموده «لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام» پس از این می‌فهمیم که شارع لزوم این معامله را برداشته. و شارع از عدم خیار، چون از عدم خیار ضرر لازم می‌آید عدم‌الخیار را برداشته به‌جایش چی گذاشته؟ پس عدم و عدم‌الخیار وقتی از بین رفت خیار به‌جایش ثابت می‌شود دیگه. چون یک نقیض که از بین رفت نقیض آخر ثابت می‌شود. عدم‌الخیار چیه؟ اگر قانون شرع عدم‌الخیار باشد که در این‌جا خیاری ندارد. خب کلاه سرت رفته که رفته باشد. این موجب ضرر مغبون می‌شود. این عدم‌الخیار به قاعده لاضرر برداشته می‌شود پس قهراً اثبات می‌شود خیار. خب این‌ها البته بحث‌های عمیقی دارد در بحث.... که مثلاً مرحوم امام فرمایش‌شان این است که لاضرر اصلاً ربطی به این چیزها ندارد. لاضرر نهی است. می‌گوید به هم ضرر نزنید. ولی احکام وضعیه را بر نمی‌دارد. لزوم و فلان و این‌ها.

یک مبنای سومی وجود دارد که خود حضرت امام قائل این مبنای سوم هستند. نه شرط ارتكازی را ایشان قبول دارد نه به قاعده لاضرر می‌گویند می‌شود استدلال کرد. بلکه امر سومی ایشان می‌فرمایند. و فرمایش

ایشان این است که خیار غبن سیره عقلاء در آن هست و این سیره در مرئی و منظر معصوم بوده ردع نکردند. یعنی عقلای عالم برای مغبون خیار قائل هستند که می‌تواند معامله را به هم بزند. این در اعصار شارع هم بوده. این یک امر عقلانی است. می‌گویند آره، حق دارد این کسی که مغبون است، البته مطلع نبوده؛ یک وقت خودش اقدام کرده می‌دانسته این خانه بیشتر از این نمی‌ارزد رفته خریده، خب آن نه. اما آنجایی که واقعاً نمی‌دانسته و کلاه سرش رفته و آن تفاوت هم فاحش است. حالا گاهی یک کمکی این‌ور آن‌ور توی معاملات هست. یک تفاوت فاحش باشد عقلاء می‌گویند آره، این می‌تواند به هم بزند. حق به هم زدن دارد. شارع هیچ‌جایی ردع نکرده این را. امام از راه سیره عقلانی و این‌ها شارع ردع نکرده خیار غبن را اثبات می‌کنند. بعضی فقهاء از راه این‌که این شرط ارتکازی است ولو توی لفظ نگفتند. ولی توی ذهن بایع و مشتری هردوی آن‌ها بوده این مسئله. از راه شرط ارتکازی و «المؤمنون عند شروطهم» یعنی شرط ارتکازی «المؤمنون عند شروطهم» هم شرط ملفوظ را می‌گیرد هم شرط ارتکازی را می‌گیرد، اطلاق دارد، از این راه می‌گویند. یک‌عده‌ای هم می‌گویند که لا ضرر. از باب قاعده لا ضرر درست کردند. و هم‌چنین خیار، «کخیار الشرط و خیار الغبن علی بعض المبانی»، خیار شرط که خب روشن است که متعاقدين می‌آیند درست می‌کنند. س: استاد؛ برای خیار غبن شرائطی نگذاشتند. چون ممکن است من امروز من ماشین سواری‌ام را با یک قطعه زمینی و با کسی معامله کردم و تر دو راضی بودیم. ولی شد فردا، ماشین خیلی ارزان شد. ملک زمین گران شد. این‌جا مغبونیت هست؟

ج: نه، باید در حین معامله این جوری باشد. اگر بعداً این جور شد نه.

س: زمان کوتاه باشد هیچ فرقی ندارد؟

ج: اصلاً یک وقت می‌بینی یک ساعت است، نیم ساعت است ...

س: ...

ج: نه، آن‌جا هم شاید. حالا این‌ها دیگه توی بحث‌های خیار غبن است دیگه، حالا آن‌جا باید این خصوصیات... خیار غبن فوری است یا فوری نیست مثلاً؟ یک کسی فهمیده مغبون شده ولی فوراً اعمال خیار نمی‌کند. یا نه، فوری است باید فوراً اعمال خیار بکند. حالا بگذاری بگویی حالا یک هفته‌ای صبر

بکنیم بعد نه. این‌ها دیگه فروعاتی که در خیار غبن است در محل خودش ذکر می‌شود. پس «کخیار الشرط وخیار الغبن علی بعض المبانی» خیار شرط و خیار غبن بنابر بعض مبانی مثال می‌شود برای کجا؟ برای آن‌جایی که اشتراط متعاقدين باشد. حالا یا لفظاً یا به‌نحو شرط ارتكازی. پس یا به اشتراط متعاقدين است «وإما بالجعل العقلائی والشرعی». یا نه، متعاقدين شرط نکردند. اما این خیار را، این خیار ثابت است به جعل عقلائی. مثل همین خیار غبن بنابر مسلک حضرت امام. یا جعل شرعی بنابر مسلک کسانی که می‌گویند «المؤمنون عند شروطهم» اطلاقش می‌گیرد؛ هم آن‌جایی که لفظاً شرط می‌کنند، هم آن‌جایی که ارتكازاً شرط می‌کنند.

خب «وفی القسم الثانی»، خب حالا قسم دوم که به جعل شرعی و عقلائی است «مستنده إما الدلیل اللفظی العام کحدیث لا ضرر» فی مثل خیار الغبن علی بعض المبانی، وإما الدلیل اللفظی الخاص کدلیل خیار المجلس»، حالا در قسم ثانی که به جعل عقلائی و شرعی هست مستند آن جعل یا دلیل لفظی عام است مثل چی؟ مثل حدیث لا ضرر که حدیث لا ضرر هم ابواب معاملات را می‌گیرد، هم ابواب عبادات را می‌گیرد، هم بیع را می‌گیرد، هم شراء را می‌گیرد. هم مزارعه را می‌گیرد، هم مساقات را می‌گیرد، هم صلح را می‌گیرد و و بقیه ... هم اجاره را می‌گیرد. که می‌شود دلیل عام. که استناد می‌کنند به لا ضرر در مثل خیار غبن علی بعض المبانی که توضیح دادم. و یا دلیل لفظی خاص است که در خصوص یک موردی، یک خیار خاصی وارد شده «کدلیل خیار المجلس» که «البیعان بالخیار ما لم یفترقا». «وإما دلیل لیبی»، و یا آن مستند این قسم ثانی یک دلیل لیبی است مثل اجماع. مثل سیره عقلاء، مثل سیره متشرعه، مثل ارتكاز عقلائی و ارتكاز متشرعی «کما یمکن طرح هذه الوجوه فی خیار الغبن». مثل که ممکن است طرح این وجوه؛ هم اجماع هم سیره عقلاء هم سیره متشرعه هم ارتكاز عقلائی متشرعی در مورد خیار غبن. در مورد خیار غبن ممکن است بگوییم دلیلش اجماع است. ممکن است بگوییم دلیلش سیره عقلاء است که گفتیم امام به همین سیره عقلاء در خیار غبن تمسک فرموده. ممکن است بگوییم سیره متشرعه است. یعنی این آدم‌ها بما هم متدینون و المهمّون به این‌که کارهای‌شان مطابق شرع باشد می‌بینیم این متشرعه وقتی معبون شدند می‌آیند اعمال خیار می‌کنند. معلوم می‌شود این را از شارع گرفتند. چون اهتمام دارند کارشان موافق شرع باشد. و هم‌چنین

ارتکاز عقلائی و مشترعی. در ذهن عقلاء و ارتکازاتشان حالا صرف نظر از عمل خارجی شان، در ارتکاز و ذهن شان این است که کسی که مغبون بشود می تواند اعمال خیار بکند. که این ها همه ی این ها در مورد خیار غبن قابل تطبیق است. پس بنابراین دلیل چه شد؟ دلیل یا در قسم ثانی که جعل عقلائی و شرعی شده یا دلیل عام است مثل لاضرر و امثال ذلک یا «المؤمنون عند شروطهم» که بعضی را می گیرد. دو: یا دلیل خاص است مثل «البیعان بالخیار ما لم یفترقا» و یا دلیل لیبی است. پس یا لفظی یا لیبی. لفظی اش هم یا خاص یا عام. لیبی هم یا اجماع است یا سیره عقلاء است یا سیره متشرعه است یا ارتکاز است. این ها. این را چرا به آن می گویم دلیل لیبی؟ چون لفظ که ندارد. سیره که لفظ ندارد. یک عمل خارجی است. ارتکاز هم که یک عقیده ذهنی است، یک باور ذهنی است، لفظ ندارد. فلذا به این ها گفته می شود دلیل لیبی. خب حالا بعد از این که این تقسیم بندی روشن شد «فإن ثبت الخیار باشتراط المتعاقدين» اگر یک جایی خیار منشأش چی شد؟ اشتراط متعاقدين شد. یعنی آن قسم اول. گفتیم دو قسم است به طور کلی؛ یا اشتراط متعاقدين است و یا به جعل عقلائی و شرعی. آن جایی که به اشتراط متعاقدين است آن جا «فإن ثبت الخیار باشتراط المتعاقدين فیثبت الخیار للشخص الاعتباری فی المعاملات المشروطة أيضاً بلا إشکال؛ لأنّ الدلیل عبارة عن عموم أوفوا بالعقود و وجوه أخرى تأتي فی خیار الشرط تشمل معاملات الشخص الاعتباری أيضاً». اگر اشتراط باشد می فرمایند که این دیگه فرقی بین شخص حقیقی و اعتباری نیست. اگر آن قسم باشد که این منشأ این خیار شده شرط، شرط متعاقدين. خب حالا شرط متعاقدين طبیعی باشند شرط کرده باشند با همدیگه؟ یا ممثل بانک مثلاً مرکزی با ممثل بانک بانک صادرات شرط کرده. خب ادله شامل هر دو می شود. چرا؟ چون وقتی شرط کردند یک عقدی انجام شده. این عقد که انجام شده «أوفوا بالعقود» می گوید وفا کنید. «أوفوا بالعقود» بنابراین که به حکم تکلیفی نباشد. بلکه ارشاد به صحت عقد باشد. خب وقتی ارشاد، اگر تکلیفی باشد خب می گوید آقا، شخص اعتباری معنا ندارد تکلیفی داشته باشد. اما اگر ارشاد به صحت عقد باشد خب اطلاق دارد. می گوید آقا، هر عقدی که در خارج محقق بشود. حالا عقدکنندگانش آدم باشند یا غیر آدم باشند. این صحیح است. این نافذ است. پس «أوفوا بالعقود» شاملش می شود. می فرماید «لأنّ الدلیل عبارة عن عموم أوفوا بالعقود» و وجوه دیگری که این وجوه دیگر در خیار شرط می آید. این «أوفوا بالعقود» و وجوه دیگر

تشمّل معاملات شخص اعتباری را نیز. و اگر مستند آن حدیث لاضرر باشد آن هم باز می‌فرمایند که در معاملات شخص اعتباری جاری می‌شود. چرا؟ برای این که شارع فرموده لاضرر، ضرر در اسلام نیست. حالا فرق نمی‌کند که این ضرر برای آدم‌ها باشد یا برای یک شخص اعتباری باشد. همان جور که شارع راضی به ضرر نیست برای افراد، راضی به ضرر هم نیست برای شخص اعتباری. و کذالک الخیارات که دیگه برای جلسه بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

پایان